

## نقش‌های ناهمگون در کلمات مکرر همسان (در غزلیات شمس)

عباس علی وفایی\*

### چکیده

زبان کارکردهای گوناگونی دارد و کارکرد آن با توجه به شگرد و مقاصد گوینده متفاوت خواهد بود. زبان نوشتاری روزنامه با یک اثر علمی - تخصصی دیگرگونه است. همچنین زبان شاعرانه، بی‌شک با عناصری که در یک نوشته‌ی ارجاعی مستقیم به کار می‌رود، یکسان نخواهد بود؛ حتی، زبان شاعران یا نویسندگان در یک موضوع واحد نیز تفاوت‌هایی خواهد داشت. این تفاوت‌ها در استخدام واژگان و ترکیب و هم‌نشین‌سازی آن‌ها، خود را نشان می‌دهد. مولوی از جمله‌ی شاعرانی است که زبان شعر او ویژگی‌های خاص خود را دارد. یکی از آن‌ها داشتن کلمات مکرر در تمام مقوله‌های زبانی است و این مقوله‌ها افزون بر شمول تمام انواع، از جهت نحوی نیز قابل بررسی است. مطلبی که در دستور زبان‌ها بدان توجه نشده است و به نقش همگون آن‌ها اشاره نگردیده است. این مقاله می‌کوشد تا شگرد هنری مولوی را در پرورش تکرار و کاربرد آن‌ها در نقش‌های ناهمگون نشان دهد. ویژگی‌ای که از خصایص عمده‌ی زبان شعری مولوی به‌شمار می‌آید.

**کلیدواژه:** دستور زبان، نقش‌های ناهمگون، غزلیات شمس، تکرار در شعر، مولوی (جلال‌الدین رومی)

### مقدمه

تکرار یکی از ویژگی‌های زبانی است که در علم صرف، در ساخت واژگان از راه ترکیب مکررها و هم از حیث نحو در تعیین نقش آن‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، تکرار از مباحث عمده‌ی علم بدیع در زبان فارسی است. در پیشینه‌ی تاریخی موضوع تکرار، نظرات گوناگونی بیان شده است. در بحث زبانی، تکرار نازیبا و

\* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی a\_a\_vafaie@yahoo.com

تاریخ وصول: ۸۹/۶/۶ - پذیرش نهایی: ۸۹/۱۱/۷



در بدیع نیز تکرار بی‌مورد، مذموم و مخلّ فصاحت تلقی شده است. همایی تکرار بی‌مورد را مخلّ فصاحت می‌داند اما از عیوب مسلّم به‌شمار نمی‌آورد و از دید ایشان در مواردی موجب استحسان می‌شود. (فنون بلاغت و صناعات ادبی/۲۲).

از گلستان سعدی نیز در ضمن حکایتی مستفاد می‌شود که از دید وی و نیز در آن زمان تکرار مذموم بوده است: «سحبان وائل را در فصاحت بی‌نظیر نهاده‌اند به آن که سالی بر سر جمع سخن گفتی مکرر نکردی و اگر همان اتفاق افتادی به عبارتی دیگر بگفتی». (گلستان سعدی/۱۲۹).

وحیدیان معتقد است که تکرار آن‌گاه که به توازن موسیقایی بینجامد، زیبا و دل‌نشین خواهد بود و آن‌گاه که بی‌قاعده و نابهنجار باشد، زشت و ناپسند می‌نماید. (وحیدیان، نگاهی تازه به بدیع/۱۷).

شمیسا در توصیف ارزش هنری تکرار، آن را از مسایل اساسی می‌داند و معتقد است که صدای غیرموسیقایی و نامرتّب که تناوب و تکراری در آن وجود ندارد موجب ملال و شکنجه‌ی روح می‌شود حال آن‌که صدای باران به جهت تناوب در ریزش، دل‌پذیر و زیباست. (شمیسا، نگاهی تازه به بدیع/۶۳).

به‌هر حال این شیوه‌ی زبانی که موجب موسیقایی شدن و خوش‌تراشی زبان می‌شود، مورد توجه گذشتگان نبوده است در حالی که بسیاری از گویندگان در سه سطح آوایی و واژگانی و در سطحی وسیع‌تر یعنی شبه‌جمله و جمله به تکرار توجه فراوانی داشته‌اند و از آن بهره‌جسته‌اند. این شگرد هنری بعضاً از معایب زبان برشمرده شده است. برخی شعر بوسعید را از نمونه‌های نازیبایی تکرار تلقی کرده‌اند در حالی که چنین نمی‌نماید؛ زیرا تکرار آن از نوع مکانیکی نیست بلکه کاملاً هنری است؛ نقش‌های غیرهمسان مکررهای آن بیان‌گر این مطلب است:

ای چشم تو چشم چشمه‌ی چشم همه بی‌چشم تو نور نیست در چشم همه  
(ر.ک: معانی و بیان/۱۰)

آن‌گونه که شفیعی کدکنی نیز بیان داشته است این عنصر بلاغی مورد توجه ادیبان پیشین نبوده و مورد بررسی قرار نگرفته است. (موسیقی شعر/۳۵). اما در تحقیقات امروزی بویژه در پژوهش‌های صورت‌گرایان توجهی ویژه بدان شده است.



از دید صورت‌گرایان، تکراری که الگوی متوازن یا متشابه و متباین نداشته باشد تنها تکرار مکانیکی و غیرارزشمند است. (از زبان‌شناسی به ادبیات/۱۵۶).

ارزشمندی تکرار بیش‌تر در زبان ادبی جلوه‌گر است زیرا موسیقی دل‌پذیری ایجاد می‌کند اما در زبان معیار نه‌تنها لطفی ندارد بلکه ناپسند نیز هست. چنان‌چه تکراری چنین ویژگی‌هایی داشته باشد خود تکراری هنری و مستحسن است. همین مقدار پرداخت به مکررها از منظر بدیعی کافی است از آن جهت که موضوع مکررها در این مقاله از دیدگاه دستوری مورد توجه است به این بحث پرداخته می‌شود.

فرشیدورد، گذرا به نقش کلمات مکرر اشاره‌ای می‌دارد و در بحث تأکید فعل از طریق همسانی - مانند تکرار و مترادف‌آوری و هم‌پایگی - به نقش تأکیدی مکرر می‌پردازد و مثال‌های زیر را می‌آورد: «او رفت رفت تا به شهر خودش رسید»، «بیا بیا که غلام توام بیا ای دوست». (تحول فعل و گروه فعلی/۱۰۴).

هم‌چنین یکی دیگر از راه‌های تأکید فعل را، آوردن کلمات مکرری می‌داند که بر استمرار و مداومت دلالت می‌کند، مانند: دوزخ دوزخ، پدر پدر، کشتی کشتی

می‌رفتم و خون دل به راهم می‌ریخت دوزخ دوزخ شرر ز آهم می‌ریخت  
(همان/۱۰۵)

وحیدیان در بحث واژگان مکرر صرفاً به نقش قیدی آن‌ها می‌پردازد و می‌نویسد: «این واژه‌ها ممکن است در اصل اسم، صفت یا قید باشند اما تقریباً همه در گروه قیدی قرار می‌گیرند: تندتند، دامن‌دامن، کم‌کم، اندک‌اندک... (وحیدیان، نگاهی تازه به بدیع/۱۰۹).

هم‌چنین در ادامه به ساختمان قیده‌های مکرر اشاره می‌کند و کاربرد آن‌ها را به دو صورت؛ یعنی با نقش‌نمای کسره مانند: خوب خوب، تند تند، ... و بدون نقش‌نمای اضافه توصیف می‌کند: تند تند، خیلی خیلی، زود زود. (همان/۱۱۱).

در دستور زبان فارسی علوی مقدم، تکرار از نقش‌های تبعی است که نقش دستوری آن تابع کلمه‌ی موجود در جمله است و به‌منظور تأکید آورده می‌شود. (دستور زبان فارسی/۷۳).





۲-۳ اضافه - متمم یا بالعکس

۲-۴ مفعول - متمم یا بالعکس

۲-۵ اضافه - مفعول یا بالعکس

۲-۶ مفعول - نهاد یا بالعکس

### ۳. نقش‌های ترکیبی:

۳-۱ همسان مانند: قطار قطار، جوق جوق، فوج فوج، موج موج، ...

۳-۲ متباین قیدی؛ مانند: طبق بر طبق، مو به مو، صف به صف، ...

۳-۳ متباین غیرقیدی؛ مانند: لطف در لطف، تیغ در تیغ، کنار اندر کنار، ...

۳-۴ ناقص قیدی؛ مانند: نرم نرمک، رقص رقصان، هزاران هزار، ...

۳-۵ تکرار ترجیحی؛ مانند: اصل اصل، جان جان، زار زار، خاص خاص...  
معمولاً مکررها در نقش‌های همسان و برای تأکید معنی به کار برده می‌شود

اما این گونه کاربردها در زبان شعری مولوی صورت‌های گوناگونی دارد؛ یکی از آن‌ها کاربرد تکرار در نقش‌های غیرهمسان و غیرتأکیدی است. یعنی کلمه‌ی مکرر نقش تابع ندارد و خود هسته‌ی اصلی در جمله است. در این تکرارها جنبه‌ی زیبایی‌شناسانه به دلیل موسیقی‌ای که به زبان شعر می‌دهند، فوق‌العاده حائز اهمیت است. این شگرد زبانی در هر شاعری به کار رود، بی‌شک از خصایص زبانی - سبکی وی محسوب خواهد شد و مولوی به دلیل حجم فراوان تکرار، پیشتاز این فن است. نمونه‌ها:

### الف. متمم - نهاد یا بالعکس

کوه ز کوهی برود سنگ ز سنگی بشود	پس من اگر آدمیم کم‌تر از ایشان نشوم
نهاد متمم نهاد متمم	(۱۴۰۱)
چو آب صاف باشد یار با یار	که بنماید درو عکس بنانم
نهاد متمم	(۱۵۱۶)
گویی بنما معنی برهان چنین دعوی	روشن‌تر ازین برهان برهان خراباتم
	متمم نهاد (۱۴۴۵)

### ب. مسند - نهاد یا بالعکس

روز روشن شمس دین و چرخ گردان شمس دین

گوهر کان شمس دین و شمس دین لیل و نهار

مسند نهاد (۱۰۸۱)

تا نطفه نطفه بود و نشد محو از منی

نهاد مسند

نی قد سرو یافت و نی ره یافت در نقود

(۸۶۳)

سال سال ماست و طالع طالع زهره‌ست و ماه

نهاد مسند نهاد مسند

ای دل این عیش و طرب حدی ندارد تن بزین

(۱۹۵۸)

### ج. اضافه و متمم یا بالعکس

در سر به چشم چشم تو گوید به وقت خشم تو

متمم مضاف‌الیه

پنهان حدیثی کو شود از آتش پنهان من

(۱۸۰۶)

گاهی به شکل متباین به کار رفته است:

کلوخ آرد نثار و سنگ کابین

(۱۸۹۸)

عروسی کلوخی با کلوخی

اضافه متمم

راه چه باشد که چنانست کنم

(۱۷۷۲)

ره دهمت تا به اصول اصول

متمم اضافی

### د. مفعول و متمم یا بالعکس

این نقش‌ها به صورت متباین با حرف اضافه‌ی فاصل به کار رفته است:



مقبل ترین و نیک پی در برج زهره کیست؟ نی

زیرا نهد لب بر لب تا از ت و آموزد نوا  
مفعول متمم (۷)

تا زحریفان حسد چشم بدی در نرسد

کف به کف یار دهم در کنف غار روم  
مفعول متمم (۱۳۹۶)

در وفا نیست کس تمام استاد پس وفا از وفا بیاموزم  
مفعول متمم (۱۷۵۸)

### ه. اضافی - مفعول یا بالعکس

دست حق آمد دراز با کف حق کژ مبیاز

در ره حق هر که کاشت دانه‌ی جو جو درود

اضافی مفعول (۸۸۷)

قوت جسم پدید، هست دل ناپدید

تا به کی انکار غیب غیب نگر چند چند

اضافی مفعول (۸۹۶)

چو ما شیریم و شیر شیر خوردیم چرا چون یوز مفتون پنیریم  
مفعول اضافی (۱۵۳۳)

### و. مفعول - نهاد یا بالعکس

داند که خوشی خوشی کشاند

نهاد مفعول (۷۱۲)

خوش باش که هر که راز داند

هرچه خواهی بکنی لیک وفا اولیتر

(۱۰۸۷)

بده آن باده به ما باده به ما اولیتر

مفعول نهاد



### ز. اضافی- نهاد یا بالعکس

بـردار پرده از پیش دیده کوری شیطان، شیطان چه باشد  
اضافی نهاد (۹۶۴)

ای نور رویت ای بوی کویت اسرار ایمان، ایمان چه باشد  
اضافی نهاد (۹۶۴)

### نقش همسان مکررها

گاهی مکرر بدون تأکید در کنار هم نقش همسان دارد و در مواردی مکررها هسته‌ی اصلی دو جمله مستقل‌اند:

### الف. متمم:

جز جانب دل به دل نیاییم یک لحظه برون دل نیاییم  
متمم متمم (۱۵۵۵)

عشق روی تو به شش سوی جهان دام دل است

که ندیدند چنان رخ رخ گلگون دگر  
مفعول مفعول (۱۰۸۹)

در مواردی همسان‌ها نقش کلمه‌ی پیشین را به‌عنوان تابع می‌پذیرند این تکرار معمولاً افاده‌ی معنی تأکید می‌کند و شماری از تکرارهای همسان از این نوع‌اند.

### ب. نهاد:

هرکان می احمر خورد با برگ گردد برخوردار

از دل فراخی‌ها بـرد دل‌تنگ ما دل‌تنگ ما  
نهاد (۶)

بس جرّها در جو زند بس بربط شش تو زند

بس با شهان پهلو زند سرهنگ ما سرهنگ ما  
نهاد (۶)





کو میوه‌ها را رایگان کوه شهد و لشکر رایگان؟

خشک است از شیر دوان هر شیردان هر شیردان

نهاد (۱۷۹۴)

قراردولت او خواه و از قرار می‌پرس که نیست از رخ او در دلم قرار قرار

نهاد (۱۱۴۷)

### ج. مضاف الیه:

عشق خامش طرفه‌تر یا نکته‌های چنگ چنگ

مضاف الیه

آتش ساده عجب‌تر یا رخ من رنگ رنگ؟

مضاف الیه

(۱۳۲۵)

جور و ظلم دوست را بر جان بنه و نخواستی پس صلاهی چنگ چنگ

مضاف الیه

(۱۳۳۶)

ز آواز اسرافیل ما روشن شود قندیل ما

زنده شویم از مردن آن مهر جان آن مهر جان

مضاف الیه

(۱۷۹۴)

### د. منادا:

ای تشنگان ای تشنگان امروز سقایی کنم

منادا

وین خاکدان خشک را جنت کنم، کوثر کنم

ای عاشقان ای عاشقان من خاک را گوهر کنم

منادا

وی مطربان ای مطربان دفّ شما پر زر کنم

(۱۳۷۴)



ای مردمان ای مردمان از من نیاید مردمی

منادا

دیوانه هم نندیشد آن کاندر دل اندیشیده‌ام

(۱۳۷۲)

ای یار من ای یار من ای یار بی زنه‌ار من

منادا

ای دلبر دل‌دار من ای محرم و غمخوار من

(۱۷۹۸)

## مکررهای همسان ترکیبی

### ۱. قید:

در زبان فارسی اغلب مکررها در نقش قیدی ظاهر می‌شوند. ممکن است این مکررها، خود در اصل قید یا مقوله‌های دیگر زبان یعنی صفت و اسم و یا ضمیر باشد و در نقش قید به کار رود. صفت و اسم به صورت مکرر و زوجی، در نقش قیدی به کار گرفته می‌شوند در حقیقت قابلیت ترکیب زوجی آن‌ها برای قیدسازی است مانند: پاره‌پاره، قطارقطار، جوق‌جوق، لنگان‌لنگان، تنگ‌تنگ، موج‌موج، فوج‌فوج، ... این قیدها معمولاً در نقش‌های حالت، کمیت، کیفیت، ترتیب و زمان به کار می‌روند.

ز آب و گل چو چنین کنده‌ای ست بر پاتان

بجهد کنده ز پا پاره پاره بگشاید

حالت (۹۴۵)

قضا گرفته دو گوشش کشان کشان که بیا

حالت

چنین کشند بسوی جوال گوش حمار

(۱۱۳۳)

تو لقمه ترشی دیردیر هضم شوی

زمان

وی‌است لقمه‌ی شیرین نوش نوش گوار (۱۱۶۳)



بسا دلا که به زنهار آمد از عشقش

کشان کشان بکشیدش ندا و زنهارش  
حالت (۱۲۸۸)

نی نی چو چوگانیم ما در دست شه گردان شده  
نفی

تا صد هزاران گوی را در پای شه غلطان شده  
(۱۳۷۰)

رفتیم آنجا لنگان لنگان شربت خوردم پنگان پنگان  
حالت کمیت

گر زهر چیززی بلنگی دور شو راه دور و سنگلاخ و لنگ لنگ  
حالت (۱۳۶۲)

مرگ اگر مرد است آید پیش من تا کشم خوش در کنارش تنگ تنگ  
حالت (۱۳۲۶)

قلزم روح است دل یا کشتی نوح است دل

موج موج خون فراز جوشش و گرمای دل  
کثرت (۱۳۴۳)

لطفش همی شمارم دل با دم شمرده

جانیش بخش آخر ای کشته زار زارش  
حالت (۱۲۶۵)

به پیش عاشقان صف صف برآورده به حاجت کف  
کمیت/کثرت

ز زخم اوست دل چون دف دهان از ناله سرنایش  
(۱۲۲۵)



لحظه لحظه می برون آمد ز پرده شهریار  
زمان

باز اندر پرده می‌شد همچنین تا هشت بار  
(۱۰۷۶)

دسته دسته جام‌های گازران از کار ماند  
کثرت/ ترتیب

ناپدید آید که گازر اختیارست اختیار  
(۱۰۶۰)

برج برج و خانه خانه جویم آن خورشید را  
ترتیب و کثرت ترتیب و کثرت  
کو کلید خانه از همسایگان پنهان نهاد  
(۷۵۰)

بامدادان اندرین اندیشه بودم ناگهان

عشق تو در صورت مه پیشم آمد شاد شاد  
حالت (۷۴۹)

درنگر در حال خاموشی به رویم نیک نیک  
حالت

تا بینی بر رخ من صد هزار آثار خود  
(۷۴۵)

هین خیره خیره می‌نگر اندر رخ صفرائیم  
حالت

هرکس که او مکی بود داند که من بطحائیم  
(۱۳۸۷)

۲. مکررهای همسان متباین ترکیبی  
الف. تکرارهای متباین در نقش قیدی



مکررهای متباین با حرف اضافه معمولاً در نقش قیدی به کار می‌رود این ساخت از ترکیبات قیاسی است که کاربرد فراوانی دارد و اغلب در مفهوم مقدار و کمیّت و زمان و حالت و... است. مانند:

نگر به پوست که دَبَاغ در پلیدی‌ها همه بمالد آن را هزار بار هزار مقدار

(۱۱۳۹)

ذَرّه به ذَرّه طعمه‌ها صف زده پیش خوان او

سجده کنان و دم زنان بهر امید هرنفس

(۱۲۰)

فقر ببرده سبق رفته طبق بر طبق باز کند قفل را فقر مبارک کلید کثرت

(۸۹۰)

ترک کی؟ تاجیک کی؟ زنگی کی؟ رومی کی؟

مالک الملکی که داند مو به مو سرّ و علن

تأکید - ترکیب (۱۹۴۹)

تحفه‌های آن جهانی می‌رسانی دم به دم

زمان

می‌رسان و می‌رسان خوش می‌رسانی شاد باش

(۱۲۴۳)

چو بیش است آن جنون لحظه به لحظه خسیس آن کو نگشت از بیش و کم سیر زمان

(۱۰۴۶)

کی شنود این بانگ را بی‌گوش ظاهر دم به دم؟

تایبون العابدون الحامدون السّابحون (۱۹۴۸)

**ب. مکررهای همسان متباین غیر ترکیبی**

چنان که گفته شد تکرار متباین اغلب در نقش قیدی است لیکن گاهی همین تکرار در نقش غیرقیدی و به همین مفهوم به کار می‌رود. ممکن است نقش نهادی، مسندی و غیره داشته باشد.



مهم را لطف در لطف است از آنم بی قرار ای دل  
نهاد

دلَم بر چشمه‌ی حیوان تنم در لاله‌زار ای دل  
(۱۳۳۹)

میان لشکر هجران که تیغ در تیغ است  
مسند - قید حالت

سپاه وصل برآرد علم زهی اقبال  
(۱۳۵۶)

مای ما هم خفته بود و برده زحمت از میان

مای ما با مای او گشته کنار اندر کنار  
مسند (۱۰۷۶)

### تکرار متباین با فعل

این نوع تکرار بیش‌تر در معنی تأکید به کار می‌رود و جزء نخست در  
نقش‌های مختلف ظاهر می‌شود که مکرر دوم در تأکید آن است.

عشق‌گزین عشق و درو کوبه می‌دان و مترس

ای دل تو آیت حق مصحف کز خوان و مترس  
(۱۲۰۴)

ای جان چو ذره در هوا تا شد ز خورشیدت جدا

بی تو چرا باشد چرا؟ ای اصل چار ارکان من  
(۱۸۰۵)

تن و دلی که بنوشید ازین رحیق حلال

بر آتش غم هجران حرام گشت حرام  
(۱۷۳۴)

بیا مطرب بر ما کریم باش کریم به کوی خسته دلانی رحیم باش رحیم  
(۱۷۴۴)



دلَم چو آتش چون در دمی شود زنده

چو دل مباح مسافر مقیم باش مقیم  
(۱۷۴۴)

### ج. تکرار ناقص در نقش قیدی

ناقص به آن دسته از مکررها اطلاق می‌شود که نسبت به واژه‌ی زوجی یک  
هجا در آخر یا اول کم داشته باشد. مانند نرم نرمک، رقص رقصان، هزاران هزار و...  
نرم نرمک سوی رخسارش نگر چشم بگشا چشم خمارش نگر  
قید حالت (۱۱۰۱)

در دو چشمش بین خیال یار ما رقص رقصان در سواد آن بصر  
قید حالت (۱۱۰۰)

هین هله شیر شکار پنجه زمن برمدر هین که هزاران هزار منت آن بر منش  
قید کثرت (۱۲۷۵)

ساده‌دل بودم و یا مست و یا دیوانه‌ای ترس ترسان ز رز خویش همی دزدیدم  
قید حالت (۱۶۲۸)

هر طرف که کاروانی ناز نازان می‌رود  
قید حالت

عشق را بنگر که قبله کاروان است ای پسر  
(۱۰۸۲)

### د. تکرار همسان ترجیحی غیر ترکیبی

برخی از مکررها در مفهوم ترجیح یا کثرت به کار می‌رود و ممکن است  
نقش‌های گوناگون قیدی یا اسمی یابند لیکن افاده‌ی ترجیح یا ارتقاع کمیت می‌کنند؛  
معمولاً در مقوله‌ی اسمی و صفتی و قیدی این مطلب بیش‌تر نمود دارد.

خبر نکردی ای خانه کو حق صحبت فرو فتادی و گُشتی مرا به زاری زار  
قید حالت (۱۲۴۶)

ای اصل اصل مبدا وی دستگیر فردا گشتم به دست سودا فانی و چیز دیگر  
منادا (۱۱۱۳)



تو جان جان جهانی و نام تو عشق است  
هر آنک از تو بری یافت بر علو گردد  
مسند (۹۰۸)

چون مشتری نبی—ود نقدم را  
زودش سوی اصل اصل کان بردم  
متمم (۱۵۴۶)

عشق دیوانه‌ست و ما دیوانه‌ای دیوانه‌ایم  
نفس اماره است و ما اماره اماره‌ایم  
مسند (۱۵۹۴)

خاص خاص سرّ حق و شمس دین بی نظیر  
مسند

فخر تبریز و خلاصه‌ی هستی و نور روان  
(۱۹۶۷)

عقل عقل و دل دل جان دو صد جان چو تویی  
مسند مسند

واجب آید که به اقبال تو بر تن نتیم  
(۱۶۳۳)

### نتیجه‌گیری

تکرار از مباحث ادبی و زبانی است که در گذشته کم‌تر بدان پرداخته شده است و اگر درباره‌ی آن نظراتی گفته شده است از این دست بوده است که تکرار زبانی نازیباست؛ گذشتگان میان تکرارهای مکانیکی و هنری تفاوتی قایل نشده‌اند و از حیث دستوری نیز بدان نپرداخته‌اند در حالی که از راه تکرار واژه‌های ترکیبی فراوان در زبان فارسی به‌وجود آمده است و همین واژه‌ها در نقش‌های گوناگون به‌کار رفته‌اند و تکرار تقریباً تمام مقوله‌های دستوری زبان فارسی را شامل بوده است. در دستورهای زبان فارسی در خصوص نقش‌های مکررها اغلب به جنبه‌ی تأکیدی اشاره داشته‌اند و گفته‌اند که آوردن کلمه‌ی مکرر صرفاً افاده‌ی معنی تأکید می‌کند و مکرر، نقش دستوری کلمه‌ی قبل خود را دارد. این اندیشه چندان علمی و دقیق نیست زیرا بسیاری از مکررها، نقش‌های دستوری جدا از نقش کلمه‌ی پیشین را عهده دارند و





دیگر آن که بار معنایی فراوانی دارند که یکی از آن‌ها ممکن است تأکید باشد که آن‌ها را به‌عنوان مکررهای غیرهمسان می‌توان تلقی کرد؛ و نکته‌ی دیگر این که بسیاری از این مکررها به صورت زوجی - ترکیبی در نقش مستقل به کار گرفته می‌شوند چه به صورت کامل و چه به صورت متباین. مسأله‌ی نهایی آن که مولوی از جمله‌ی شعرایی است که شگرد تکرار در اشعار او بسیار هنری و دل‌انگیزتر از هر شاعر دیگری است و جلوه‌های تکرار آن از حیث بدیعی و دستوری، بسیار قابل توجه است. با همه‌ی اوصافی که بر وی شمرده‌اند، سزاوار است که صفت شاعر تکرارهای هنری و زبانی را نیز بدان‌ها بیفزاییم.

### منابع

- ۱- احمدی گیوی، حسن، *دستور تاریخی فعل*، تهران، انتشارات قطره، ۱۳۸۰.
- ۲- تجلیل، جلیل، *معانی و بیان*، تهران، نشر دانش، ۱۳۶۲.
- ۳- سعدی، مصلح‌الدین، *گلستان سعدی*، به تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۴.
- ۴- شفیعی کدکنی، محمدرضا، *موسیقی شعر*، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۰.
- ۵- شمیسا، سیروس، *نگاهی تازه به بدیع*، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۷۲.
- ۶- صفوی، کوروش، *از زبان‌شناسی به ادبیات*، ج ۱، تهران، انتشارات سرچشمه، ۱۳۷۳.
- ۷- فرشیدورد، خسرو، *جمله و تحول آن*، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- ۸- \_\_\_\_\_، *فعل و گروه فعلی*، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۸۳.
- ۹- \_\_\_\_\_، *دستور مفصل*، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۲.
- ۱۰- علوی مقدم، سید بهنام، *دستور زبان فارسی*، تهران، نشر لوح زرین، ۱۳۸۸.
- ۱۱- مدرسی، فاطمه، *از واج تا جمله*، تهران، نشر چاپار، ۱۳۸۷.
- ۱۲- مولوی، جلال‌الدین، *غزلیات شمس*، به تصحیح فروزانفر، چ ۴، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- ۱۳- وحیدیان، کامیار، *نگاهی تازه به بدیع*، انتشارات سمت، ۱۳۸۳.
- ۱۴- همایی، جلال‌الدین، *فنون و بلاغت و صناعات ادبی*، تهران، ۱۳۶۴.



